

رساله تکوین

اصل نهم

چنانچه عذاب حقیقه عدم بعد از وجود است همین لذت و نعیم هم بعد از عدم است این یکی کثرت بعد از وحدت و فرقت بعد از جمعیت است و آن يك وحدت بعد از کثرت و جمع بعد از فرق . این ادراك منافی و احساس نقص است و آن ادراك موافق و کمال و عبارتة اخری نعمت و عذاب از جهل ناشی است اما جهل مرکب که بصورت علم ظاهر شده است و نعیم و لذت از علم ناشی است اما علم ذاتی که بصورت جهل جلوه گراست چون هر لذتی عبارت از علم و ادراك و اتحاد و جمعیت است و هر عذابی خوف و هراس و عدم و فراق در آن است و جهل در آن راه و رسته دارد زیرا که انسان هر چه را نمیداند چیست از آن میترسد از اینجهت قدمای یونان مکان مخصوص خدایان را بعد از (ارقه) در جهنم قرار دادند و به نهر سیاه و تاتار اعظم سو گند میسر شدند و بعدها انبیاء بایان سماوی خداوند را رثوف و مهربان و مشفق به بندگان و انمود کردند . خلاصه هر لذت و نعیمی که فوق آن متصور نباشد منوط بعلم و ادراك است و هر گونه عذاب و نعمتی از جهل و ادراك منافی نشات نموده است .

اصل دهم

مبدأ و معاد یکی است یعنی عالم وجود بهر نقطه منتهی شد عالم همان نقطه است و منتهی نیز در همان صورتیکه تقدم زمانرا و ارونه فرض کنیم آنوقت مبدأ حقیقی اشیاء در نقطه آخر زمان ظاهر خواهد شد چه اول زمانی اشیاء عدم است و آخر زمانی آنها وجود که اول ذاتی آنها باشد مانند شجر و نمر و از این جهت تقدم زمانی را

در اقسام تقدم منوط باعتبار نمیدانند و تقدم حقیقی نزد ارباب حقیقت تقدم بالذات و تقدم بالشرف و تقدم بالطبع و تقدم بالجواهر است این است که علت غائی را حکماً در رتبه مؤخر میدانند و در ذهن مقدم از این قرار نقطه اول و آخر و ظاهر و باطن و ازل و ابد و غیب و شهود و مبداء و معاد و ملك و ملكوت و عشق و حسن و جلال و جمال و ناسوت و لاهوت و همچنین باب جهنم و جنت و خوف و رجا هر دو یکی است و مثال اینرا در عالم ماده چنین ایراد میکنند که مبداء و منتهای نباتات بذراتهاست و مبداء و منتهای انسان نقطه است و مبداء و منتهای طیور بیضه .

اصل یازدهم حرارت یعنی حرکت وجود تدریجی و خروج از قوه بفعل است و حرارت از حرکت حاصل میشود طبیعت مبدا حرکت است پس بنابر این کمال حرکات وجودیه رو بکمال کلی است و ما ل نوامیس طبیعت خبر عمومی است چنانچه در نباتات مشاهده میکنیم که پدید آورنده است الباب و اذهانی را که قوالب اصلیه انوار میباشند و هر کدام جنس خود را زیاده ترقی میدهند و موافق تاریخ خلقت هر يك از موالید عموماً در ترقی بوده اند نه در تنزل خواه نبات و خواه حیوان و خواه انسان و سنگ هر چه در معدن بیشتر میماند بر نور و بهای آن میافزاید و چون طبیعت شاعر و واقف بافعال و تأثیرات خود نیست هیچوقت کسالتی برای او روی نمیدهد و از حرکت باز نمی ایستد و در سلوك غلط و خطائی فاحش نمیکند یعنی عموماً برای افراد آن سقطه و سکنه پدید نمیآید و برای بعضی هم اگر سقطه روی دهد باز از بی آن اصطفا و انتخاب میآید لاجرم از برای ترقیات طبیعت و حرکات عالم وجود حد و انتهائی نیست و چون ما اراده شاعری فایق و حاکم بر طبیعت داریم که آن ادراك است لهذا از برای هر حرکتی ناچار باید غایتی تصور نمود و الا حرکات وجود پدیدار نمی آمدند هر بنائی را که طبیعت بهم زند

محض اصلاح تقایص و اکمال مراتب آن است تا بر وجه احسن و اکمل اتخاذ سازد و اگر نوعی را منقرض سازد برای آنست که نوعی اشرف و جنسی الطاف پدید آورد (کرد و بران تا کنند معمورتر) (قوم اینه بود و خانه مختصر)

اصل دوازدهم

هر چه بعالم وجود اقرب است یعنی جهات وجودی بر آن غلبه دارد از جهت بقا و کمال و لطافت و نور اقوی و اشرف از مادون خویش است و نسبت بمراتب مادون خود علیت دارد مانند عقل و ادراک و مشاعر و روح و نفس و طبیعت که نسبت بعالم ماده و جسم مبدئیت دارند و اینها از جسم پیدانشده اند بلکه جسم از آنها پیداشده و هر مرتبه اعلی نسبت بمرتبه اسفل جوهر است و مرتبه اسفل عرض و اینکه بصورت مشاهده میکنیم که آنها از جسم ظاهر می شوند چنین نیست بلکه اجسام غلیظه حجاب آنها است و چون غلظت اجسام بر طرف شود آنها ظهور میکنند که نفی ثبات است و بقای جسم بروح است چنانچه قوام عرض بجوهر - اگرچه بصورت خلاف و عکس آن مشاهده میشود و مطلقا از برای هر چیزی لطیف و نفیس جوهری است یعنی نفس - و نفس نفیس و جوهر لطیف هر چیز است و ماده غاسق و جسم ظلمانی را چون بحقیقت بنکریم بر هیچ چیز صدق نمیکنند سهل است بلکه اجزاء خودش هم هر جزئی غیر جزء دیگر و فاقد و عادم مرتبه آن است از این جهت وجود در اجسام و هیئت غاسقه نهایت ضعف را بهم رسانیده و هر چه رو بعالم وجود و نور و لطافت حرکت میکند سعه و حیظه آن بیشتر میشود و بر خود و خارج از خود صدق و شمول میکند مثلا همین قدر که سنك غلیظ ظلمانی فی الجملة صفا و نوری پیدا نمود و اجزای آن اتحاد بهم رسانیدند و آینه مصقول شد بهمان درجه می بینیم که سعه و حیظه و شمول آن بیشتر میشود و بر خود و چیزهای دیگر صدق میکند

تاچه رسد بروح و عقل و علم و نور و ادراك كه صدق بر كمال اعيان موجودات مينمايند و اما جسم غاسق و ماده ظلمانی بر خودش هم صدق نميكند يعنی خودش خودش نيست مگر وقتيكه خود را به فتراك نور و روح ببندد و از اين جا فرق ميان جزئی و كلي معلوم ميشود زيرا كه جزئی تنها بر خودش صدق ميكند و كلي بر كثيرين صدق مينمايد و اما وجود كه فوق كلي و جزئی است عين كمال اشيا است
اصل سيزدهم

فوق كمال مراتب وجود عشق و تحير است كه آنرا وله و حيرت بخت و غيب الغيوب و مرتبه اخفی گویند والله از آن ماخوذ است و آن مقامی است كه ادراك را متحير ميسازد (عقل از شرحش چو خرد در گل بخت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت) ولی بايد دانست كه بنی نوع بشر در هر دوره حقیقی مخصوص داشته و در رتبه مخصوصی واله و متحير ميشده اند چنانچه تاريخ بما نشان ميدهد كه وقتی ابر و باد و بعد از آن ارواح را بر ستش ميگردانند و چون دوره های كونا دائماً رو بترقی هستند در هر دوره معبود دوره نخستين كه مقام وله و حيرت اشخاص آن دوره بود كشف و ظاهر ميشود بر مثال آن بر و ثمر مخفی كه از ميان شاخ و برگ كهای درخت ظاهر ميشود و حال آنكه اول مقام غيب بود و هيچكس بدان راه نداشت اين است كه در دوره كمال عقل و حكمت معلوم گشت كه عقول احكاما و عرفای دوره سابق در مرتبه فؤاد كه مشيت باشد واله و متحير شده بود لهذا با اعتباری ميتوانيم گفت كه خدای دوره نخستين نسبت به عصر كمال از اسنام هم ضعيف تر بنظر ميآيد از اين جهت اگر کسی رجوع باديان از مننه قبل بکند عود بقشر نخستين خود نموده و بت پرستیده است و اين معنی دلالت بر آن نمی كند كه سابقون بر ضلالت و كفر بوده اند و بت پرستی کرده زيرا كه منتهای ادراك و سير افهام و عقول ایشان تا همان درجه بوده و ظهورات

لایتناهی است و مجلی از کمال جلوات و تطورات ظاهر «درون هر بتی جانی است پنهان» «بزرگ کفر ایمانی است پنهان» این است که امر ناسخ و منسوخ در هر دوره ناچار از آن بوده و شرع اسلام ناسخ تمام شرایع گردید و این منافاتی ندارد با ایمان اشخاص قبل که بحقیقت معبود حقیقی را پرستیده باشند.

اصل چهاردهم

همچنانکه نور بدایت خود ظاهر و مظهر غیر است و عقل بذاته مدرك غیر خود است همچنین وجود در خود ذاتی است یعنی معلول بعلتی نیست و در غیر علت وجود و ظهور آنست بنا بر این شکی نیست که قوام عرضی اکتسابی نه ذاتی حقیقی است و چون ما ثابت کردیم که قوام اجسام و مواد بارواح و نفوس است و قوام آنها بعقول و افئده پس عقول اکتسابی استراقی عرضی نیز قایم و باقی بعقل ذاتی فطری و نور اصلی هستند و غیر از نقطه عقل ذاتی همه بمنزله یرتو عاریتی میباشند لهذا تمام موجودات در قوام ذات و حقیقت و بقای امنیت خود محتاج بنقطه عقل ذاتی هستند که آن را عقل اول و روح قدس و صاحب علم لدنی و منتبئی من الغیب و صاحب وحی و تنزیل نیز گفته اند -

اصل پانزدهم

آیت عقل در هر رتبه کلمه و کلام است آیت عقل فعال یعنی نور خود به ثبات کلمه ذاتی فطری است که بطریق فرمان از نفوس ساذجه قدسه و جانهای پاک ظاهر میشود کلمه اعظم مافی الامکان و کلمه در کتاب معجزه انبیاء حقیقت انسان است و کلمه ذاتی چون نور قاهر بخود ظاهر مییابد و مظهر غیر نیز هست یعنی کسی آنرا ظاهر نمیکند بلکه او اشیاء را ظاهر میسازد چنانچه وجود حق بخود موجود است نه بوجودی دیگر لهذا این کلمه حجت است بر جمیع مافی الامکان و همه چیز در ظل این کلمه خلق میشود و او مخلوق نیست

بلکه واسطه خالق است که «خلق الله الاشياء بالمشية والمشيئة بنفسها» و باعتقاد بعضی نقطه علم حضوری هر شیئی بنفس خویش است و سایر علوم همه از این نشات نموده چنانچه سقراط حکیم معرفت نفس انسانی را نقطه بدایت فلسفیات قرار داده و گوید این علم برای هر موجود غیر اکتسابی است یعنی بالذات حاصل است مثلاً اگر شخصی را از زمان ولادت تا حد رشد در مکان تاریک خلوتی بگذاریم و سد جمیع ابواب مشاعر و ادراکات او را بنمائیم که هیچ ادراک و احساس نکند مگر همان اکل و شرب بقدر ضرورت از همه اجسام عاری خواهد بود مگر علم بنفس خود و اینست علم الحق که در واقع علم به حقیقت است پس در اینصورت احتیاجی بانبیاء باقی نمیماند و حال آنکه این معنی سهو و عظیم است زیرا که ارباب عقول اکتسابیه ذات خودشان عاریت از غیر است چه جای اینکه علم بذات خودشان باشد و انبیاء تنها خود مردم را بمردم می شناساند و اگر ایشان نمی بودند کسی خود را نمی شناخت بلکه از علم و معرفت اثر و رسمی در میان نبود

اصل شانزدهم روح و حقیقت انسان کلمه است و جسم انسانی کتاب و قبل از بیدایش خط و قلم جسم انسانی با جرم حیوانی و نباتی و جمادی متحد بود ولی اکنون جدا شده است بواسطه سطور الواح و تسطیرات قلم و عنقریب جسم حیوانی از نباتی نیز جدا خواهد شد بواسطه بیدایش حرکات ماشین و چرخ الکتریسته و شاید بعد از این برای جسم نباتی هم مظهري پیدا شود تا از جسم جمادی جدا گردد که (ان يوم الفصل كان ميقاتا) زیرا که حقیقت و روح و نفس انسانی کلمه است و قالبی از برای کلمه بهتر از سطور و الواح و مطبوعات متصور نیست و همچنین حقیقت روح و نفس حیوانی حس و حرکت است و مرکز حرکت باید چرخها و اسباب میکانیکی باشد و آلات تحریکیه الکتریسته و همچنین روح نباتی خود نشو و نما و

ارتقا است و از برای آن نیز قالبی خواهند جست مانند عینک و دوربین و سمعک و ذره بین و دیگر آلات احتسابیه و رصدیه که (ای الله ان یجری الامور الایا بسبابها) و مقصود از این آنست که اتعاب و زحمات از نفوس انسانی برداشته شود تا اینکه بیکر ضعیفی را از برای اینهمه حرکات و افعال مختلفه آلات قرار ندهد بلکه اجرای جمیع حرکات باسباب و آلات خارجه باشد همچون آلات التکتیر بسته که در هر دقیقه حرکات لایتنهای از آنها بظهور میرسد که ابدان حیوانیه از عهده اجرای صدهزار یک آن عاجزند زیرا که هر چیز از برای چیزی آفریده شده و شأن اراده انسانی همانست که هر راهی را بر او بیارد و هر کاری را بصاحب آن واگذارد نه اینکه خودش مباشرت بامور جزئیه و افعال دقیقه مختلفه که شأن طبیعت است بنماید زیرا که صنع اراده مجال است بانقان صنع طبیعت برسد و هزار حکیم دانا همچون نخل تر کبیات خرما ساختن نتواند و صدهزار قاشق و رنگرز چون طبیعت نامیه بصباغت قادر نیستند و هزار نساج چون عنکبوت تار باریک نخواهند بافت و بدین قیاس سایر افعال متقنه عجیبه طبیعت -

اصل هفدهم

علم جفر اکبر و علم حروف و وفق عدد و حساب روح جبر و مقابله است خصوص که مدار آن را واحد قرار بدهند که روح و جوهر لگارتیم نیز خواهد بود و همچنین علم طلسمات روح هندسه و مکانیک و علم خواص اسماء اشیاء فوق علم طبیعی و فیزیک و نبات و حیوان شناسی و علم اکسیر فوق شیمی و معدن شناسی و علم تاویل روح فلسفه و حکمت و معجزه فوق شعبده و نیرنگ است. و علم اشتقاق اکبر فوق صرف و نحو و سایر علوم ادبیه و علم عشق فوق حکمت عملی و اخلاق است زیرا که اینها جهت سماویه آنعلوم هستند و در مرتبه روحانیت و جوهریت واقع میباشند و مراد از این جفر و حروف و

طلسمات و اکسیر نه آن خرافاتی است که بارهٔ جهان گمان میکنند بلکه جفراکبر استخراج جواب است از نفس سؤال بطوریکه طبیعت تفصیلیه و معنی ترتیبیه سؤال را جواب قرار بدهند لاغیر زیرا که سؤال جز مقام اجمال و جواب غیر از مقام تفصیل چیز دیگر نیست و علم طلسمات و اوفق آنستکه قوای علوی را بقوای عقلی ترکیب نموده تا امری غریب حاصل شود و طلم اعظم بیکر انسانی است و معجزه اتحاد قوای علویست بقوای علوی دیگر مانند ترکیب ارواح نفسانی با الواح کلمات و همچنین اکسیر اعظم کسر مقام تضاد طبایع است تا روح الاکسیر ظاهر گردد چنانچه در کسر و انکسار مراتب جسمیت نور و لطافت روح ظاهر میشود و همچنین خواص اسماء و تأویل آیات و احادیث و اعجاز نه آن چیزهایی است که بارهٔ مردم دجال سیرت گمان کرده‌اند و در آخر این کتاب از خواص علم مزبور و حقایق آنها بحث خواهیم کرد عجبالتأ باید بینندگان این مقدمه را بر سیل مصادره اتخاذ کنند تا مقام اثبات آن برسد. «بقیه دارد»

(از آثار ادیب الممالک قائم مقامی)

حضرت آقای وحید - چون حسن کرده‌ام که اشتیاقی بانشار آثار مرحوم مغمور ادیب الممالک طاب الله ثراه در مجله شریفه ارمغان دارید و آن مرحوم را نیز با خانواده و مخصوصاً اخوی مخلص (آقای رفیع الملک) دوستی و ارتباط خاصی برقرار بود.

اینست که دو فقره از آثار جاودان آن مرحوم که یکی موسوم به برطیه و در تاریخ ۱۳۳۴ خطاب به آقای اخوی (میرزا رضاقلی خان رفیع الملک) سروده و چون هیچک از اساتید منقدم و مؤخر در این زمینه اثری باقی نگذاشته‌اند این قطعه را میتوان اولین قطعه راجع به بریط (تار) دانست -

و دیگری موسوم بوزبیریه و مقصودش شرح حال و گذارش احوال ناهنجار و زشت و زبیر عدلیه وقت و زمان خود که نامش بر مخلص مجهول